

انسان از دیدگاه حکیم سنایی

سید علیشاه روستایار*

چکیده

در میراث عرفان اسلامی از انسان با عنوان‌هایی چون اشرف مخلوقات، خلیفهٔ الهی، عالم کبیر و... یاد شده است و به سبب اهمیت موضوع، ماهیت انسان به دقت مورد بررسی عارفان و محققان حوزهٔ عرفان قرار گرفته است. می‌دانیم که حکیم سنایی اولین کسی است که مسائل عرفانی را به‌طور رسمی وارد شعر فارسی کرده است. با توجه به این دو مقدمه، مقالهٔ حاضر بر آن است تا رویکرد این شاعر بزرگ را به موضوع انسان و ویژگی‌های او مورد بررسی قرار دهد. کلید واژه‌ها: انسان، انسان کامل، روح، عقل، نفس، جان، حکیم سنایی.

مقام انسان

عرفا در مراتب آفرینش برای انسان مقام ویژه و پراجی قائلند. آن‌ها آدمی را والاترین موجودات و اشرف مخلوقات و خلیفه خدا بر روی زمین می‌دانند. این موجود اصیل در سرشت و فطرت واقعی خویش نسبت به همه موجودات و ممکنات به خدا نزدیک‌تر است، زیرا عقل او ودیعه الهی و جزئی از عقل کل، و روحش موهبتی است از عالم امر و مقصود همه آفرینش دانسته می‌شود. حکیم سنایی می‌فرماید:

خالق خلق و ایزد بی‌چون	فساءل کسارگاه کن فیکون
هرچه آورد از عدم به وجود	از وجود همه تویی مقصود
خویشتن را نخست نیک بدان	نخسته آفرینشت برخوان ^۱

همه مقصود آفرینش اوست	اهل تکلیف و عقل و بینش اوست
عرش و فرش و زمان برای وی است	وین تبه‌خاکدان نه جای وی است
او در این خاک‌توده بیگانه است	زان‌که با عقل و بار هم‌خانه است ^۲

انسان که در آثار عرفا به نام‌های عالم صغیر و عالم کبیر یا انسان صغیر و انسان کبیر نیز از او یاد شده، موجودی است که خداوند، مقام معرفت حقیقی را خاصه او گردانیده و او را بر همه موجودات برتری بخشیده است.

معرفت را شرف، پناه شماس است	مغفرت را علف، گناه شماس است ^۳
-----------------------------	--

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

روح

بدیهی است که همه این مقالات و القاب به روح و جان انسان اختصاص دارد نه به جسم او. عرفا از جان آدمی با اصطلاحاتی از قبیل روح، نفس، قلب، عقل و... تعبیر می‌کنند. لاهیجی می‌نویسد: «... عقل و روح که جان است و بصر و خفی و نفس ناطقه و قلب، یک حقیقتند که به حسب ظهور در مراتب به واسطه اختلافات صفات این

۱. سنایی، مجدودین آدم: مثنوی‌های حکیم سنایی (طریق التحقیق)، به کوشش مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸: ص ۱۱۴.

۲. سنایی، مجدودین آدم: حدیقه الحقیقه، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸:

۳۷۵

۳. همان.

اسامی مختلف پیدا کرده^۱، روح در نظر صوفیه لطیفه مدرکه انسان است که مصداق «قل الروح من امر ربي» به شمار می آید و از عالم امر نازل شده است. حکیم سنایی می فرماید:

روح نوری است زان ولایت پاک که تعلق گرفت با این خاک
پرتو نور فیض ربانی است گرچه محبوس جسم ظلمانی است^۲

روح انسان عجایی است عظیم آدم از روح یافت این تعظیم
بلعجب روح، روح انسانی است که در این دیوخانه زندانی است^۳

حکیم سنایی در جایی دیگر در مورد بقا و جاودانگی روح آدمی چنین می فرماید:

جان چو از تن مفارقت جوید هر یکی سوی اصل خود پوید
آنچه از هستیش نشان ماند جان برد جان، که جاودان ماند^۴

نفس انسانی را نیز مراتبی است که برخی از عرفا و حکما آن را به سه مرتبه و برخی آن را به چهار مرتبه قسمت نموده اند: از جمله نویسنده مصباح الهدایه برای نفس انسانی سه مرتبه قایل است و می نگارد: «نفس اماره و لوامه و مطمئنه، جمله اسامی اوست به حسب مراتب مختلفه و اوصاف متقابله. در هر مرتبه ای به سبب وضعی دیگر اسمی دیگر یافته. در اوایل تا هنوز ولایت وجود تحت تصرف استیلا و غلبه او بود، او را نفس اماره خوانند و در اواسط چون تدبیر ولایت وجود به تصرف دل مفوض گردد و نفس به ربقه اطاعت و انقیاد او متقلد شود و هنوز از نوازع صفات و تمرد و استعصاء او بقایای چند مانده بود، بدان جهت پیوسته خود را ملامت کند، آن را نفس لوامه خوانند. در اواخر چون عروق نزاع و کراهت به کلی از وی منتزع و مستأصل گردد و از حرکت منازعت با دل طمأنینت یابد و در تحت جریان احکام رام گردد و کراهتش به رضا مبدل شود، آن را نفس مطمئنه خوانند^۵». برخی دیگر از عرفا از آن جمله

۱. لاهیجی، شمس الدین محمد: شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۵۰۸.

۲. سنایی: حدیقه الحقیقه: ۱۳۱.

۳. همان: ۳۸۲.

۴. همان: ۱۳۲.

۵. کاشانی، عزالدین محمود: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با تصحیح و مقدمه جلال الدین همایی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا: ص ۸۳.

حکیم سنایی مراتب نفس آدمی را به چهار مرتبه نفس اماره، نفس لوامه، نفس ملهمه و نفس مطمئنه تقسیم می‌نمایند. حکیم این مطلب را در بیتی بدین‌گونه آورده است:

نفس اماره است و لوامه است و دیگر ملهمه

مطمئنه با سه دشمن در یکی پیراهن است^۱
حکیم سنایی در مقدمه حدیقة الحقیقه که به قلم خود او نگارش یافته است، می‌نویسد: «... و چهار مرتبه نفس را در چهار [...] طبایع باز داشت. اول نفس روینده و آن شهبوانی است. دوم نفس جوینده و آن حیوانی است. سوم نفس گوینده و آن انسانی است و چهارم نفس شوینده و آن ربانی است»^۲.

عقل

صرف نظر از تقسیم بندی‌های حکما و عرفای نظریه‌پرداز درباره مراتب عقول و نفوس، می‌توان گفت که به طور کلی با دو نوع (دو مرتبه از) عقل مواجهیم: اول، عقل کلی (عقل فعال، عقل دهم) که اولین مخلوق و واسطه میان عوالم فرودین با عالم امر است. عقل محض است و هیچ‌گونه ارتباطی با ماده ندارد. عرفا عقل انسانی را فیاض از عقل فعال می‌دانند.

حکیم سنایی در جایی از حدیقه، عقل فعال را ستوده است و از سیاق کلام او استنباط می‌شود. که حکیم عقل فعال (همان عقل کل که نفس کلی سمت وزیر او را دارد) را می‌شناخته است:

خوانده از قدر صابیان عرب	ذات او مسدبر الاقرب
عقل فعال نام او کرده	بسیج حسن را غلام او کرده
حسن و اطباع خوانده او را میر	نفس کلی و را به سان وزیر ^۳

دوم، عقل جزئی؛ که ابزار ادراکی انسان در امور معاش و کسب علوم ظاهری است. این مرتبه از عقل به سبب اتکا به حواس، خطاپذیر است و همچنین تحت غلبه و ساوس نفسانی و شیطانی قرار می‌گیرد و از مسیر هدایت منحرف می‌شود و چون

۱. سنایی، مجدودین آدم: دیوان حکیم سنایی، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲: ص ۸۴.

۲. نذیر احمد: مکاتب سنایی، کابل: نشرات پوهنخی ادبیات پوهنتون کامل، ۱۳۶۵ نامه اول: ص ۳.

۳. سنایی: حدیقة الحقیقه، ص ۱۹۶.

محدود به عالم ماده است، توان نیل به معرفت حق تعالی (که وجودی نامحدود و غیرمادی است) را ندارد. بنابراین عقل در این مرتبه چندان قابل اعتماد نیست. اما هرگاه این ودیعه الهی مطابق با شرع و در مسیر کسب علم و معرفت و در مسیر ابتدایی اعمال نیک به کار گرفته شود، به عقل فعال متصل می شود و عقل فعال نزدیک ترین موجودات به حق تعالی است. و اگر در غلبه وسوسه های نفسانی و شیطانی رها شود از مقام خود نزول کرده، قادر به تشخیص مسیر صحیح و کمال نخواهد بود. رویکرد ظاهراً دوگانه عرفا (از جمله سنایی و مولوی) به عقل و ستایش و نکوهش آنان از عقل ناظر به همین مراتب مختلف عقل است. آن ها عقل را از آن جهت که برای افراد بشر وسیله کسب دانش و تمیز حقایق و ادراک خیر و شر (به طور بالقوه) است و با آن می توان به مرحله علم الیقین و فراگیری دانش شریعت رسید، لازم دانسته، مورد ستایش قرار داده اند:

عقل در راه حق دلیل تو بس عقل هر جایگه دلیل تو بس^۱

عقل بی شرع این جهانی نور ندهد مر تو را شرع باید عقل را همچون مصفر را شخار^۲
 پسر و مادر جهان لطیف نفس گویا شناس و عقل شریف
 گرشان بعد ابر پیوستند این دو گوهر سزای آن هستند^۳

حکیم سنایی عقل و ایمان را شرط لازم نورانی شدن روح دانسته، این چنین تصفیه دل را توصیه می کند:

در جهانی که عقل و ایمان است مردن جسم، زادن جان است
 دشمن جان، تن است، خاکش دار کعبه حق، دل است، پاکش دار^۴

اگر در محتوای اشعار حکیم تأمل نماییم، به این نتیجه می رسیم که حکیم در سه مورد مشخص عقل را از اعتبار ساقط نموده، مردود می شمارد:

۱. در معرفت خاص و خاص الخاص عارفانه که در آن وصول به معرفت الهی از طریق مکاشفه و اشراق مطرح است. در چنین موردی حکیم عقل را عاجز دانسته،

۱. همان: ۴۹۶.

۲. سنایی: دیوان: ص ۱۹۰.

۳. سنایی: حدیقه الحقیقه: ص ۳۰۵.

۴. همان: ۴۲۶-۴۲۵.

برای آن ارزشی قائل نیست.

عقل بی‌کحل آشنایی او بی‌خبر بوده از خدایی او^۱

۲. در حالاتی که جذبۀ عشق و ذوق عارفانه صوفی را فرا می‌گیرد، دیگر جایی

برای عقل باقی نمی‌ماند. حکیم می‌فرماید:

عقل در کوی عشق نابیناست عاقلی کار بوعلی سیناست^۲ و^۳

۳. در حالاتی که عقل بنابر انحطاط مرتبۀ خود، در بند نفس اماره قرار گیرد و

نورانیت خویش را از دست بدهد، قابل ستایش و تکریم نیست. حکیم سنایی چنین می‌فرماید:

هرکه بهر هوا خرد را راند از دو خسر تا ابد پیاده بماند

گرچه بر بی‌خرد هوا چیره است بر در خانه هر سگی شیر است^۴ و^۵

به باور حکیم سنایی انسان بدسرشت نمی‌تواند از عقل استفاده مفید و ثمربخش

بکند؛ از این رو عقل او به کمال معنوی نایل نخواهد شد. کسانی می‌توانند به این مراتب

دست یابند که عقل را از آلودگی‌های نفسانی و هواها و هوس‌ها منزّه نگه داشته، از آن

گوهر بی‌مثال در جهت خیر و نیکویی استفاده نمایند. حکیم می‌فرماید:

با خرد بدگهر نگیرد فسر کی شود سنگ بدگهر گوهر

باخرد باش و از هوا بگریز که هوا علنی است رنگ‌آمیز

خرد از بهر عاطفت باشد ختم عمرش بر این صفت باشد

خرد از بهر بسذل احسان است زان که خود خلقتش از این سان است^۶

عرفا بر این باورند که عقل در حیات دنیوی انسانی هرچند منزّه شود، باز هم از

آلودگی‌های جهان ماده تأثیر می‌پذیرد. بنابراین تجلی واقعی عقل انسانی با مرگ تحقق

۱. سنایی: حدیقة الحقیقه: ۶۴.

۲. همان: ۳۰۰.

۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین: مثنوی معنوی، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۲، دفتر سوم: ص ۲۱۲.

مولانا جلال‌الدین این مطلب را بدین‌گونه آورده است:

پس چه باشد عشق، دریای عدم درشکسته عقل را آنجا قدم

۴. سنایی: حدیقة الحقیقه: ۳۰۵.

۵. مولانا این مطلب را چنین بیان می‌دارد:

عقل کو مغلوب نفس، او نفس شد

مشتري مات زحل شد، نحس شد

۶. مثنوی معنوی، دفتر دوم: ۱۰۳.

۶. سنایی: حدیقة الحقیقه: ۳۱۳-۳۱۴.

می پذیرد. هنگامی که اجل فرا می رسد غبار همه توهّمات و تفیّدات نفسانی از نهاد آدمی زدوده شده، دیده بصیرت واقعی انسانی، یعنی چشم عقل او، بینا می شود.

که چه چو چشم اجل فراز کند دیده عقل چشم باز کند^۱

از این روست که حکیم پیوسته آرزوی مرگ می نماید و با عشق پرسوز بدین گونه به نیاز می پردازد:

کی باشد کین ففس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

با روی نهفتگان دل یکدم در پرده غیب عشقها بازم

کش در چمن رسول بخرامم خوش، در حرم خدای بگدازم^۲

آدمی اشرف مخلوقات و برترین موجودات و خلیفه خدای در روی زمین است. جوهر این موجود نطفه است و خود او میوه درخت موجودات و عالم است. او در عالم پیوسته در کشاکش دو نیروی متضاد قرار می گیرد. آن دو نیرو یکی عقل است و دیگر هواهای نفسانی. اگر آدمی در دو راه عقل و هوا به استناد آیه کریمه «ولقد کرّمنا بنی آدم» راه عقل را که با فطرت انسانی موافق است، در پیش گیرد و قوای باطنی یا استعدادهای معنوی خویش را از قوه به فعل درآورد، مقام او از ملائک برتر شود و در مسیر عروجی خویش برتر از افلاک رود تا به عالم علوی راه یابد.

تو به قوت خلیفه بی به گهر قوت خویش را به فعل آور

آدمی را میان عقل و هوا اختیارت شرط کرّمنا^۳

حکیم در جای دیگر می فرماید:

در تو هم دیوی است و هم ملکی هم زمینی به قدر و هم فلکی

تو هم دیوی کنی، ملک باشی از نسرف، برتر از فلک باشی^۴

اما اگر این موجود راه هواها و تمایلات نفسانی را پیش بگیرد، تا مرحله «اولئک کالانعام بل هم اضل» (آنان مانند چارپایان، بلکه پست تر و گمراه ترند) سقوط می کند:

آدمی سر به سر همه آهوست ظن چنان آبدش که بس نیکوست

۱. همان: ۳۹۸ و: «لقد کنّت فی غفلت منّ هذا فکنتنا عنک غطا، ک فَبَصُرَکَ الْیَوْمَ حَدیث». قرآن کریم، سوره ق، ۲۲. «همانا از این (حقایق) در غفلت بودی (در دنیا) پس پردات را از جلوی چشمانت برداشتیم و امروز چشمانت تیربین است».

۲. سنایی، دیوان: ۳۷۱.

۳. سنایی: حدیقة الحقیقة: ۳۷۳.

۴. سنایی: مثنوی های حکیم سنایی (طریق التحقیق): ۱۱۶.

مقام انسان در عالم وجود

چنان‌که قبلاً گفته شد، به باور عرفا، تمام مراتب هستی، در نتیجه تجلی ظهوری یا تجلی عامه - که آن را تجلی رحمانی نیز خوانند - پا به عرصه وجود گذاشت که آن را عالم کبیر خوانند. سپس آفریدگار جهان برای شناساندن این عالم کبیر و شناساندن خود به مخلوق، نسخه مختصری از این عالم کبیر را خلق کرد و آن را عالم صغیر نام نهاد. منظور از این عالم صغیر، همان انسان روی زمین است که نماد کامل عالم کبیر یا انسان کبیر شمرده می‌شود؛ آن‌چنان‌که عقل اول، خلیفه خدا در عالم کبیر است، عقل او نیز خلیفه خدا بر روی زمین است. این موجود والا که بار امانت معرفت الاهی را بر دوش دارد، زبده موجودات و اشرف مخلوقات دانسته می‌شود.

به باور عرفا اجزای وجود انسان از جواهر و اعراض گرفته تا روح و سایر ملکه‌های معنوی، به صورت بالقوه در نطفه آدمی وجود دارد. نطفه آدمی زمانی که در رحم تشکیل می‌شود، مراحلی را می‌پیماید تا جوارح و اعضای خود را تکمیل کند. بعد از پیدایش روح نباتی، روح حیوانی و روح نفسانی و قوت‌های محرک اعضا و جوارح تکمیل می‌شود. و پس از موعد معینی طفل انسان تولد می‌یابد.

قوت‌های شهویه و غضبیه که ناشی از روح نباتی، روح حیوانی و روح نفسانی است، در مراحل قبل از تولد در وجود طفل پدید می‌آیند. این سه نوع روح یعنی روح نباتی، روح حیوانی و روح نفسانی میان آدمی و سایر حیوانات مشترک است. آدمی با داشتن روح انسانی از سایر حیوانات و موجودات ممتاز می‌شود. در ارتباط با جایگاه روح در وجود آدمی، میان متشرعین و حکما اختلاف نظر است. اهل شریعت بر این باورند که روح آدمی در داخل بدن است مانند روغن در شیر، اما اهل حکمت اعتقاد دارند که روح هم در داخل بدن است و هم در خارج از بدن؛ از این جهت که نفس ناطقه در مکان نبوده و محتاج به مکان نیست. اما در مورد روح نباتی، روح حیوانی و روح نفسانی همه متفقند بر این که آن‌ها در داخل بدن قرار داشته، از طریق غذا پرورش می‌یابند. نسفی در مورد تفاوت روح حیوانی با روح انسانی چنین می‌گوید: «بدان که روح حیوانی مدرک جزویات است و روح انسانی مدرک جزویات و کلیات است و

روح حیوانی دریا بنده نفع و ضرر است و روح انسانی دریا بنده نفع و ضرر و انفع و اضر است. ای درویش روح انسانی حی و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است و نه چنان است که از موضع دیگر می بیند و از جای دیگر بشنود و از مقام دیگر می گوید^۱. حکیم سنایی در سیرالعباد الی المعاد که تمثیلی است از سفر روحانی در عالم محسوسات و عالم ورای محسوسات، سیر روح را در موالید سه گانه، یعنی مراحل نباتی، حیوانی و انسانی با ارائه تمثیل های محسوس به تفصیل شرح کرده است. در این منظومه حکیم سنایی علاوه بر بیان سیر روح در مراتب وجود، عروج روح انسانی را به عالم برین با زیبایی و جذبه دل پذیری به تمثیل بیان می دارد. در سیر ارتقایی روح، حوادث و جریان های متضادی به وقوع می پیوندد. برای این که روح حیوانی به روح انسانی اعتلا یابد، ناگزیر است تا نخست در نفس عنصر متضاد خویش، یعنی روح نباتی فرو رود و از آن کسب نیرو نماید. با این سیر قهقرایی است که روح نسبت به مراتب فروتر خویش آگاهی می یابد. حکیم در شرح روح نامیه (نباتی) چنین می گوید:

دانک در ساحت سرای کهن	چون تهی شد ز من مشیمه کن
سوی پستی رسیدم از بالا	حلقه در گوش ز هبطو منها
یافتم دایه قدیم نهاد	بوده با جنبش فلک هم زاد
... پیشوا بود نوع عالم را	دایه گی کرده شخص آدم را
حیوان را به مرتبه مقدار	دایه و مطبخی و خوان سالار
کاولین مایه تناسل بود	جزوهای نبات را کل بود ^۲

حکیم بعد از تولد نوزاد از رحم، صفت روح حیوانی و نتایج آن را این چنین بیان کرده است:

یافتم بر کران روم و حبش	شهری اندر میان آتش خوش
از برونش نو از درونش شن	تریش جاذب و هواش عفن
میوه دارانش سرنگون از تاب	همچو سایه درخت بر لب آب
رستنی هاش چون دل دانا	شاخ در شیب و بیخ در بالا

۱. نسفی، عزیرالدین: زبدة الحقایق: پنج رساله در آفاق و انفس، به تصحیح و تحلیل برتلس، مسکو: شعبه

ادبیات خاور، ۱۳۷۰: ص ۱۷۱.

۲. سنایی، مجدودبن آدم: سیرالعباد الی المعاد، تحقیق متن از رضا مابل، کابل: انتشارات بیهقی، ۱۳۵۶: ص

ساخته خیمه‌ها از باد و تراب میخ‌ها از آتش و طناب از آب^۱
 در فرجام این سفر پردرد هنگامی که روح سیر خود را در جهان عضوی به فرجام می‌رساند، پیر رهنما پدید می‌آید و حرکت قهقرایی را در پیش می‌گیرد. تفاوت این سیر قهقرایی با سیر قهقرایی قبلی در این است که این بار حرکت روح شعوری است و می‌خواهد شناخت خود را نسبت به مراتب فروتر خویش تکمیل کند. در پایان این سفر پردرد و مشکل، روح سیر صعودی خویش را ادامه می‌دهد و سرانجام بعد از طی منازل و مراحل به خودآگاهی می‌یابد و راه رسیدن به فطرت خویش را در سیر بی‌انتها درمی‌یابد^۲.

عرفا را عقیده بر این است که روح در نتیجه تجلی رحمانی و با هبوط در عالم خاک، سیر نزولی خویش را تکمیل می‌سازد. در عالم کون و فساد، روح مراحل جمادیت، نباتیت و حیوانیت را سپری می‌نماید؛ در این مراحل روح در جدایی از نیستان اصل خویش، در ناله و بی‌قراری از درد فراق به سر می‌برد. زمانی که روح در قالب انسان جا می‌گیرد، مستعد عروج به عالم بالا می‌شود؛ اما هنوز برای او این توفیق میسر نیست، زیرا این نوری که مربوط به آن ولایت پاک است، در تماس با ماده آلوده شده و بایست خود را از لوث عالم سفلی و مظاهر آن مانند تمایلات نفسانی و غرایز حیوانی منزه سازد. روح انسانی با این تصفیه خود را آماده صعود به عالم بالا می‌سازد که راهی است دشوار و پرمخاطره، و عارف باید ریاضت‌ها و مشقت‌های زیادی را متحمل شود؛ زیرا در هر گام ممکن است، تمایلات پست مانند هوای نفس، خودبینی، تکبر و نظایر آن، سبب سقوط آدمی در ورطه گمراهی شود. تنها چیزی که عارف پاک‌نهاد را در این راه یاری می‌رساند، فضل و توفیق الهی و جذبه عشق و محبت است. جذبه عشق محبوب دشواری‌های راه را سهل و فاصله آن را کوتاه می‌سازد.

این سیر صعودی که از ظلمات عالم ناسوت آغاز می‌شود، آدمی را به چنان مقام و منزلتی می‌رساند که هیچ موجود دیگری را در آن راه نیست. از همین رو این تجلی را که ویژه انسان است، تجلی خاصه یا تجلی رحیمی نیز می‌گویند. این سیر به جانب خدا که «قوس صعودی» نامیده می‌شود، توأم با «قوس نزولی» یک دور کامل وجود را نشان

۱. همان: ۲۴۶.

۲. همان، مقدمه: ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

می دهد. شیخ نسفی می نویسد: «به نزدیک اهل تصوف سلوک عبارت از رفتن مخصوص است و همان سیر الی الله و سیر فی الله است. سیر الی الله نهایت دارد اما سیر فی الله نهایت ندارد... به عبارت دیگر سلوک نزد اهل تصوف عبارت است از رفتن از قول بد به قول نیک و از افعال بد به افعال نیک و از اخلاق بد به اخلاق نیک و از هستی خود به هستی خدای تعالی^۱». در این تجلی که به گفته لاهیجی در شرح گلشن راز فیضان کمالات معنویه بر مؤمنان و صدیقان و ارباب قلوب است. سالک سیر عروجی الی الله را به فرجام رسانیده، به سیر فی الله می پردازد. او با فنا به حق به بقاء ابد نایل می شود و به سیر فی الله که نهایت ندارد، ادامه می دهد. محمود کاشانی می نویسد: «فنا عبارت است از سیر الی الله و بقا عبارت است از هدایت سیر فی الله، چه سیر الی الله وقتی منتهی می شود که بادیه وجود را به قدم صدق یکبارگی قطع کند و سیر فی الله آن گاه محقق شود که بنده را بعد از فناى مطلق، وجودی ذاتی، مطهر از لوث حدثان ارزانی دارند، تا بدان در عالم انصاف به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق ربانی ترقی می کند^۲». نیل به این مراتب والا برای آدمی جز از طریق مجاهدت میسر نگردد. حکیم سنایی، رسیدن به این مدارج را چنین موعظه می نماید:

تا ز بند هوا برون نایی ندهندت کمال بسینایی
 زین نشیمن سفر به بالا کن خویشان را چون عقل والا کن
 دم به تجرید زن که بی تجرید نرسد کس به عالم توحید^۳

در نتیجه این مجاهدت، آدمی از خودی و منیت خویش رهایی یافته، با تهی شدن از اوصاف ناستوده بشری به حال و اوصاف الاهی متصف می شود.

تو خود از خویش کی رسی به خدای تا تو را خود ز خود جدایی نیست
 چون به جایی رسی که جز تو شوی بعد از آن حال جز خدایی نیست^۴
 این مرتبه کمال همانا مرتبه انسان کامل است که هدف تربیت صوفیه را تشکیل می دهد. کسی که به قول نسفی در او هم اقوال، افعال و اخلاق نیک به حد کمال است و هم معارف. چنین انسانی هم در شریعت کامل است، هم در طریقت و هم در حقیقت.

۱. نسفی: زبدة الحقایق: ۱۹۸.

۲. کاشانی: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: ۴۲۶.

۳. سنایی: مثنوی های حکیم سنایی (طریق الشحیق): ۱۱۹.

۴. سنایی: حدیقه الحقیقه: ۹۹.

برای او شریعت گفت انبیاست، طریقت کرد (عمل) انبیا و حقیقت دید انبیاست. هر کس که قول انبیا را تصدیق نماید اهل شریعت و هرکه بدان عمل کند، اهل طریقت و هرآن که آنچه را که انبیا دیده‌اند، می‌بیند اهل حقیقت است. عرفا چنین آدمی را انسان کامل و ولی حق می‌دانند. هرچند به عقیده عرفا انسان کامل در هر عصر، در تمام عالم یک تن بیش نیست که صوفیه او را قطب زمان و صاحب عصر می‌دانند، مگر غایت مجاهده همه سالکان طریقت رسیدن به درجه اوست^۱.

«مرتبه انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقول و نفوس جزئی و کلیه و مراتب طبیعی تا آخر تنزلات وجود، و این را مرتبه عما نیز گویند»^۲. به عقیده عرفا انسان کامل معلم ملائک و نسخه حق و نخستین پرتو نور الاهی است که در عرصه آفرینش تجلی نموده است. افلاک از انفاس او در گردشند و همه عالم قائم به حقیقت اوست. این موجود والا که در نوع خود اشرف و اعظم مخلوقات است، آئینه تمام‌نمای حقیقت اعلی و در جسمانیت مظهری است از عالم کبیر. در ملک و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر وی پوشیده نمائند؛ هر بلایی یا عطایی که از عالم غیب به سوی عالم شهادت رونماید، پیش از رسیدن به عالم شهادت، دل انسان کامل به آن واقف شود. قلب وی هم چون رودباری است که حقایق کونین در آن جریان دارد. همه موجودات آدمیان را برای آن سجده نمایند که انسان کامل در میان ایشان موجود است؛ چه بزرگوارتر و داناتر از انسان کامل موجودی در عالم خلقت وجود ندارد. «آدمیان زبده و خلاصه کائناتند و میوه درخت موجوداتند و انسان کامل، زبده و خلاصه موجودات و آدمیان است. موجودات به یک بار در تحت نظر انسان کاملند، هم به صورت و هم به معنی. ای درویش انسان کامل بعد از شناخت و لقای خدای هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که راحت به خلق رساند، و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که با مردم چیزی گوید و چیزی کند که مردم چون آن بشنوند و به آن کار کنند، دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه‌های این عالمی ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند، و هرکه چنین کند وارث انبیاست»^۳.

حکیم سنایی در مثنوی عقلنامه انسان کامل را چنین وصف می‌نماید:

۱. زرین کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳: ۹.
۲. گوهرین، سید صادق: شرح اصطلاحات تصوف، جلد اول، تهران: انتشارات رزور، ۱۳۷۶: ۱۲۳.
۳. همان: ۱۲۶.

هفت کشور همه به بند تواند
عالم روح را تو درمانی
... رهبر چرخ و جنبش فلکی
ز اصل روح آمده‌ست مایه تو
گاه دمساز فرش خاکی تو
کس نیند تو را به دیده سر
شرق تا غرب زیر پای آری
مایه معجزات روحی تو
برق را زیر لب تو جنبانی
حامل ابر آبداری تو
به سه سر در خم کمند تواند
دل پژمرده را تو چون جانی
قوت قوت و مایه ملکی
کس نیند به دیده سایه تو
گاه دربان روح پاکسی تو
هست بر دیده‌ها راه گذر
چون یکی پی ز پیش برداری
آیت فتح را فتوحی تو
پرده رعد را تو درانی
به همه کار کامکاری تو

هم چنین حکیم سنایی در قصیده‌یی تحت عنوان «در معرفت انسان کامل...» چنین می‌فرماید:

حبذا بحری که از آب و گلش گوهر برند
حبذا کانی کزو پاکیزه سیم و زر برند
در میان صد هزاران نی یکی نی بیش نیست
کز میان او به حاصل شاکران شکر برند
و فروتر خواننده را مخاطب قرار داده می‌گوید:

همچو آهو شو تو نیز از سنبل و سوسن بچر
تا به هر جایی ز ناف نافع اذفر برند^۲

عرفا سردسته کاملان و پیشوای همه آنها را پیامبر اسلام، حضرت محمد مصطفی (ص) می‌شناسند. او خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و سپهسالار قافله هستی است و دیگران پیرو اویند. ابن عربی در *فصوص الحکم* در فصل اول که به فصل آدم مشهور است می‌گوید: «انسان کامل وجود دارد و عالم پیوسته محفوظ بدوست. و مراد از انسان کامل، به طور اطلاق نبی است، سپس ولی پس از او وصی و پس از او عارف کامل مکمل».^۳

۱. سنایی: مثنوی‌های حکیم سنایی (عقلامه): صص ۳-۴.

۲. سنایی: دیوان حکیم سنایی: ۱۵۴.

۳. گوهرین: ۱۲۳.

از انسان کامل، به طور اطلاق نبی است، سپس ولی پس از او وصی و پس از او عارف کامل مکمل»^۱.

اما این انسان کامل با همه دانش و کمال و عظمت معنوی، در میان آدمیان به سادگی زندگی می‌کند و فاقد قدرت و شوکت دنیایی است. شیخ عزیز نسفی می‌گوید: «این انسان کامل با همه کمال خود فاقد قدرت است؛ آئینه‌ای است در مقابل قدرت حق و فقط رابطی است بین خالق و مخلوق و به نامرادی زندگی می‌کند و از آن جهت که بر حصول مرادات قدرت ندارد، بعضی از آنان آزادی و فراغت را بر سایر طاعات ترجیح نهاده‌اند؛ ماسوی را ترک گفته‌اند و به آزادی و فراغت روزگار می‌گذرانند، یعنی به درجه کاملان آزاد رسیده‌اند»^۲.



۱. گوهرین: ۱۲۳.

۲. همان: ۱۳۱.

منابع

- آذر، لطف علی بیگ: آشکده: به تصحیح و تحشیه حسن سادات ناصری، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- استخری، احسان الله: اصول تصوف، چاپ سوم، تهران: انتشارات کانون معرفت، ۱۳۶۷.
- افلاکی، شمس الدین احمد: مناقب العارفين، جلد اول، به کوشش تحسین یازيجی، انقره: چاپخانه انجمن تاریخ ترک، ۱۳۶۷.
- الهام، محمد رحيم: «مسائل تأسيس نظریه دانش»، مجله علوم اجتماعی، کابل: مطبعة يوهنتون ۱۳۵۹.
- انصاری، خواجه عبدالله: طبقات الصوفیه، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، کابل: مطبعة دولتی، میزان ۱۳۴۱.
- براهنی، رضا: طلا در مس. تهران: انتشارات زمان، ۱۳۴۷.
- بشیر، علی اصغر: سیری در ملک سنایی، کابل: موسسه انتشارات بیهقی، ۱۳۵۶.
- بلخی، مولانا جلال الدین محمد: مثنوی معنوی، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۲.
- پنجشیری، غلام صفر: تأثیر قرآن مجید در دیوان سنایی، کابل: مطبع يوهنتون، ۱۳۵۶.
- پور جوادی، نصرالله: درآمدی به فلسفه افلوطن، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
- جامی، مولانا عبدالرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدی پور، تهران: کتابفروشی محمودی پور، [بی تا].
- جعفری، محمد تقی: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، جلد اول، دفتر اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۹.
- حافظ: دیوان حافظ شیرازی، به کوشش احمد شاملو، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۵.
- حلبی، علی اصغر: شناخت عرفان، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۷.
- خلیلی، خلیل الله: احوال و آثار حکیم سنایی، کابل: مطبعه عمومی، ۱۳۱۵.
- خلاصه شرح تعرف. به تصحیح علی رجایی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹.
- مدرس رضوی، تقی: تعلیقات حدیقة الحقیقة، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، [بی تا].
- سنایی، مجدودبن آدم: دیوان حکیم سنایی، به تصحیح و مقدمه و تحشیه مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.

_____: حذیقة الحقیقة، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

_____: مثنوی‌های حکیم سنایی، به کوشش مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

_____: کلیات حکیم سنایی غزنوی، چاپ عکسی، با مقدمه و فهرس علی‌اصغر بیسه، کابل: موسسه انتشارات بیهقی، ۱۳۵۶.

_____: سیرالعباد الی المعاد، تحقیق متن از رضا مایل، مقدمه پوهاند سیدبهاالدین مجروح، کابل: انتشارات بیهقی، ۱۳۵۶.

_____: فشاهی، محمدرضا: مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی، تهران: موسسه انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴.

_____: کاشانی، عزالدین محمود: مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، با تصحیح و مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.

_____: گوهرین، سیدصادق: شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۷.

_____: لاهیجی، شمس‌الدین محمد: شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران: کتابفروشی محمودی.

_____: زرین‌کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.

_____: مولانا جلال‌الدین بلخی: مثنوی معنوی، کابل: کمیته دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۲.

_____: نذیراحمد: مکاتیب سنایی، کابل: نشرات پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل، ۱۳۵۶.

_____: نسفی، عزیزالدین: زبدة الحقایق: پنج رساله در آفاق و انفس، به تصحیح و تحلیل برتلس، مسکو: شعبه ادبیات خاور، ۱۳۷۰.